

آمدن سام به دیدن رستم

که شد پور دستان همانند شیر
بدین شیر مردی و گردی ندید
به دیدار آن کودک آمدش رای
برفت و جهاندیدگان را ببرد
سپه را سوی زاولستان کشید
ز لشگر زمین گشت چون آبنوس
پذیره شدن را نهادند رای
برآمد ز هر دو سپه دار و رو
زمین قیرگون و هوا لائورد
همی رفت آواز تا چند میل
برو تخت زرین بپیراستند
ابا بازوی شیر و با کتف و یال
سپر پیش و در دست گرز گران
سپه بر دو رویه رده برکشید
بزرگان که بودند بسیار سال
ابر سام یل خواندند آفرین
چو بر پیل بر، بچه شیر دید
نگه کرد و با تاج و تختش بدید
که تهما هژبرا بزی شاد دیر
نیارا یکی نو ستایش گرفت
ز شاخ توام من تو بنیاد باش!
نشایم خور و خواب و آرام را

چو آگاهی آمد به سام دلیر
کس اندر جهان کودک نارسید
بجنبید مر سام را دل ز جای
سپه را به سالار لشگر سپرد
چو مهرش سوی پور دستان کشید
چو زال آگاهی یافت بر بست کوس
خود و گرد مهراب کابل خدای
بزد مهره در جام و برخاست غو
یکی لشگر از کوه تا کوه مرد
خروشیدن تازی اسپان و پیل
یکی ژنده پیلی بیاراستند
نشست از بر تخت زر پور زال
بسر برش تاج و کمر بر میان
چو از دور سام یل آمد پدید
فرود آمد از باره مهراب و زال
یکایک نهادند سر بر زمین
چو گل چهره سام یل بشکفید
چنان همش بر، پیل پیش آورید
یکی آفرین کرد سام دلیر
ببوسید رستمش تخت ای شگفت!
که ای پهلوان جهان شاد باش!
یکی بنده ام نامور سام را

همي پشت زين خواهم و درع و خود
به چهر تو ماند همي چهره ام
وز آن پس فرود آمد از پيل مست
همي بر سر و چشم او داد بوس
سوي کاخ از آن پس نهادند روي
همه کاخ ها تخت زرین نهاد
برآمد برین بر یکی ماهیان
بخوردند باد به آوای رود
به يك گوشه تخت، دستان نشست
به پیش اندرون سام گیهان گشاي
ز رستم همي در شگفتي بماند
بدان بازوي و یال و آن پشت و شاخ
دو رانش چوران هیونان ستبر
بدین خوب رويي و این فرّ و یال
بدین شادمانی کنون مي خوریم
به زال آنگهي گفت تا صد نژاد
که کودك ز پهلوان برون آورند
به سیمرغ بادا هزار آفرین!
که گيتي سپنجست پر آي و رو
به مي دست بردند و مستان شدند
همي خورد مهراب چندان نبید
همي گفت نندیشم از زال زر
من و رستم و اسب شبديز و تیغ
کنم زنده آیین ضحاک را

همي تیر ناوک فرستم درود
چو آن تو باشد مگر زهره ام
سپهدار بگرفت دستش به دست
فرو ماند پیلان و آوای کوس
همه راه شادان و باگفت و گوي
نشستند و خوردند و بودند شاد
به رنجي نبستند هرگز میان
همي گفت هر يك به نوبت سرود
دگر گوشه رستمش گززي به دست
فرو هشته از تاج، پرّ همای
برو هر زمان نام یزدان بخواند
میان چون قلم سینه و بر فراخ
دل شیر نر دارد و زور ببر
ندارد کس از پهلوانان همال
به مي جان اندوه را بشکریم
بپرسی کس این را ندارد به یاد
بدین نیکویی چاره چون آورند؟
که ایزد و راه نمود اندرین
کهن شد یکی، دیگر آرند نو
ز رستم سوي یاد دستان شدند
که چون خویشان کس به گيتي ندید
نه از سام و نر شاه با تاج و فر
نیارد برو سایه گسترده میغ
به پی مشگ سارا کنم خاک را

پر از خنده گشته لب زال و سام
سر ماه نو هر مز مهر ماه
بسازید سام و برون شد به در
همی رفت بر پیل رستم دژم
چنین گفت مر زال را کای پسر!
به فرمان شاهان دل آراسته
همه ساله بر بسته دست از بدی
چنان دان که بر کس نماند جهان
برین پند من باش و مگذر ازین
که من در دل ایدون گمانم همی
دو فرزند را کرد پدرود و گفت
برآمد ز درگاه زخم درای
سپهد سوي باختتر کرد روی
برفتند با او دو فرزند او
دو منزل برفتند و گشتند باز
وز آن روی زال سپهد به راه
شب و روز با رستم شیر مرد

آبنوس: چوبی سیاه و تیره، تشبیه به سیاهی
آزم جوی: دادگر، با فضیلت، با تقوا
آفرین خواندن: ستایش کردن
آی و رو: آمدن و رفتن
اندیشیدن: باک داشتن، هراسیدن
ایدون: اینچنین
باختر: هر چه حدّ شمال است

ز گفتار مهرباب، دل شادکام
بر آن تخت فرخنده بگزید راه
یکی منزلی زال شد با پدر
بپدرود کردن نیارا به هم
نگر تا نباشی جز از دادگر
خرد را گزین کرده بر خواسته
همه روز جستته ره ایزدی
یکی بایدت آشکار و نهان
بجز بر ره راست مسپر زمین
که آمد به تنگی زمانم همی
که این پندها را نباید نهفت
ز پیلان خروشیدن کرنای
زبان گرم گوی و دل آرم جوی
پر از آب رخ، دل پر از پند او
کشید آن سپهد به راه دراز
سوي سیستان باز برد آن سپاه
همی کرد شادی و هم باد خورد

گزین کردن: انتخاب کردن، برگزیدن
باره: اسب

بیزی: بمان و زندگی کن
پر همای: فرّ همای، شکوه و عظمت همای
پیل مست: فیل نا آرام
تازی اسپان: اسبان تگاور و تندرو و نجیب
تهما (الف برای ندا است): ای تهمتن

خواستہ: مال

دار و رو (امر است از داشتن و رفتن): زود باشید،

یا اللہ راہ بیافتید

درای: زنگ، جرس

درع: زرہ

دُژم: افسردہ، غمگین

دستان: لقب زال پدر رستم

دل از جای جنبیدن: مشتاق شدن، بیتابی کردن

راہ گزیدن: روانہ شدن، براہ افتادن

رای آمدن: قصد و عزم کردن

ردہ برکشیدن: صف بستن

رود: نام یکی از آلات موسیقی

زخم درای: صدای خوردن میلہ آہنی

بر کاسہ زنگ شتر

زہرہ: کنایہ از دلیری و شجاعت

ژندہ: بزرگ و عظیم

سازیدن: آمادہ شدن

سپنج: منزل یکشبہ، جای میہمانی و خانہ عاریتی

شاخ: نسل، شجرہ، نژاد، قد و قامت

شب‌دیز: شبرنگ، سیاہ

شدن: رفتن

شکردن و شکریدن: شکار کردن

عو: غوغا

فرو ہستن: بہ پائین انداختن

گرہ نای: نای بزرگ، شیپور

کوس بر بستن: آمادہ کوچ شدن

گرم گوی: گویندہ سخنان نرم و ملایم

تہمتن: لقب رستم

گیہان گشای: جہانگشا

لاژورد: لاجورد

ماہیان: ماہ ("ان" برای زینت است)

مشک سارا: مشک خالص

مگر: همانا، البتہ

منزل: مسافتی کہ کاروان بہ یک روز بسپرد

مہرہ در جام زدن: مہرہ در جام افکندن،

کنایہ از اعلام سواری است

میغ: ابر

میل: ثلث فرسنگ

نارسید: نابالغ

نام یزدان بر کسی خواندن: تحسین کردن آن کس

ناوک: تیر کوچک

نبید: نبیذ، شرابی کہ از خرما یا کشمش سازند

نشایم: خشنود نیستم، راضی نیستم

نیا: جد

نیارد (از یارستن): نتواند

ہرمز (ہرمزد): نام روز اول است از ہر ماہ شمسی

ہژبرا (الف برای ندا است): ای بچہ شیر

ہمال: ہمتا

ہیون: اسب یا شتر

یال: گردن

یکایک: بیدرنگ

مہراب + سیندخت ← رودابہ

سام ← زال (زال زر، دستان) ← رستم (تہمتن)

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۷. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>